

۱- **آقای امین فقیری شما از داستان‌نویسان مطرح چند دهه اخیر هستیید، اما گاه درباره دفترهای هایکو شاعران مطالبی از شما به چاپ رسیده و گاه شعرهای کوتاهی از شما در مطبوعات خوانده‌ام. لطفاً با توجه به دل‌مشغولی اصلی شما که داستان‌نویسی است در این مورد توضیح دهید.**

وقتی با لباس سیاهی (۴۲–۱۳۴۴) به روستاهای جیرفت کرمان رفتم ناخودآگاه، بدون قصد، توجهم به طبیعت جلب شد. رودخانه‌ای کم‌عرض از کنار روستا می‌گذشت و من به دفعات گذر آب را در زمان‌های مختلف دیدم. طلوع و غروب خورشید را بر آن و صبح‌های خیلی زود که آب همانند جیوه‌ای سیال می‌گذشت. چگونگی امتزاج نور با آب و روشنی گرفتن آن، نیزارهای کنار رودخانه که تاب وزن یک گنجشک را نداشتند و نوسان ملایمی پیدا می‌کردند. نسیم که روی گندمزار سبزی می‌وزید. گل قاصدهایی که بدون دعوت به اتاقم می‌آمدند.

برف سنگینی که همه جا را می‌پوشاند. کوهی که چسبیده به روستا بود و در بهار که سبزی می‌شد گوسفندا مانند تکه‌های پنبه در آن جایجا می‌شدند. گل‌های بی‌نام و رنگ به رنگ که مدت‌ها به آن نگاه می‌کردم. مارمولک‌ها، چیرجیرک‌ها، سوسک‌های براق در آن جایجا می‌شدند.شب‌ها که آسمان و ستاره‌هایش آن قدر به من نزدیک می‌شدند که مجبور می‌شدم با ستاره‌ها حال و احوال کنم. همه‌ی این‌ها باعث شد که روحم لطافت خاصی به هم بزند. به تدریج دریافتم که شعر در زگانم جاری‌ست و بعد نیز دریافتم که به هیچ عنوان نمی‌توانم شعر درونیم را با واژگان آشتی دهم. آنچه که می‌اندیشیدم بسیار بسیار باشکوه‌تر از کلماتی بود که انتخاب می‌کردم. آنچه می‌نوشتم نمی‌توانست خاصیت شعری اشیا را تمام و کمال بازگو کند. پس شعر برای من خصوصی و درونی شد اما دیگران جای پای شعر را هنگام توصیف طبیعت یا وقتی که از عشق سخن می‌گفتم پیدا کردند.

هنگامی که در دهه‌ی چهل و پنجاه هایکوها را در مجلاتی چون نگین و خوشه خواندم سخت با شاعران هایکوها هم‌ذات‌پنداری کردم. آنها بودند که به جای من آن همه شعر را گفته بودند. اکثر چیزهایی که دیده بودند من هم دیده بودم و از ضمیرم گذشته بود. من نیز همانند آنها زیبایی‌های طبیعت را به دربروزگی می‌نشستم.

۲- **آیا هرگز به این فکر کرده‌اید که برداشت‌های ویژه‌ای از هایکو را در داستان‌های خود منظور کنید چون مطمئناً با آثار نویسندگان ژاپنی چون «موراکامی» یا «رینوسوکه اگو تا‌گاوا» و «یوکویوشیما» که هم داستان‌نویس و هم هایکوسرا بودند آشنایی دارید.**

ناخودآگاه بوده، قصد خاصی در بین نبود. بنا به خاصیتی که با توضیح سؤال اول در من به وجود آمده بود، توصیفات نیرومندی در لابه‌لای نوشته‌هایم دیده می‌شد.وقتی کاراکتر داستانی من به رودخانه و کوهستان و دشت می‌رسید، نفس راحتی می‌کشیدم. به وجد می‌آمدم. ذات پاک طبیعت در من حلول می‌کرد. کتاب اول و دوم را که نوشتم هنوز با «هایکو» آشنایی چندانی نداشتاری. بعدها فکر کردم مواردی در داستان‌های من هست که با اندک دستکاری به هایکو تبدیل می‌شوند. چون مقدمه‌چینی هایکویی را نوشته بودم اما ضربه نهایی را نه؛

معمولاً سطر سوم زیاد ارتباطی با دو سطر اول ندارد. اما بدون آن دو سطر، سطر سوم بوچ و باطل است. نمی‌تواند به درستی نفس بکشد. تنفسگاه ضربه نهایی در مقدمه آن نهفته است، اگر آن خط بریده شود هایکو می‌میرد. خط وحدتی در زیر تمام هایکوها وجود دارد که می‌توانیم نام‌های مختلفی بدهیم. بهار، تابستان، پاییز، زمستان، آوارگی، تنهایی، برف، سرما، گل‌های بی‌نام، عشق‌های بی‌سرانجام، و در نهایت همه در یک چیز خلاصه می‌شود که همان طبیعت است.

هر چه که نوشته‌ام تمام از درونم برخاسته است. هنگام نوشتن چه در جوانی و چه اکنون به این فکر نکرده‌ام که می‌خواهم به طرف هایکو خیز بردارم. اما دو کتاب را از قصد عمد پرداختم و آن رمان «مستان پشت پنجره» و نمایشگاه «تکرار نمی‌شود در تو آن گل سرخ» که در آنها رگه‌های شعری فراوان است. در رمان اول هر دو عاشق به نوعی شاعرند. چون بزرگ‌ترین و عالی‌ترین شعر «عشق» است. در نمایشگاه شخصیت محوری عاشق جهان است و لاجرم موجوداتی را که در آن زندگی می‌کنند.

برای هر نویسنده یا شاعری که درست به طبیعت می‌نگرد، هایکوهایی چون زنبور عسل در کندوی ذهنش لانه می‌کند و به موقع به پرواز در می‌آیند. آنها می‌دوند تا شیره‌ی طبیعت را بنوشند و بازگردند. در مورد سه نویسنده یاد شده، بله رمان‌ها و داستان‌های کوتاهی از آنها خوانده‌ام اما با هایکوهای ایشان آشنایی ندارم. به چشم ندیده‌ام وگرنه محال است هایکویی را ببینم و نخوانده بگذرم.

۳- **آیا تفکر ذن که نقش‌بنیادی در هایکوی کلاسیک دارد می‌تواند در جامعه ایرانی پذیرفته و گسترش یابد؟**

جامعه‌ای که اکنون فرآوری ماست نمی‌تواند حتی از چند فرسنگی ذن هم عبور کند چه خواسته به اینکه تحت تأثیر آن هم قرار گیرد. جماعتی که شبانه‌روز در اندیشه‌ی معاش است و فقط به سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش می‌اندیشد، کدام کشف و شهودی می‌تواند داشته باشد. شاید در زمان شاعران کلاسیک و آن عرفان ناب کسانی بودند که خانه و علائق خود را ترک می‌کردند. روزها گرد جهان می‌گشتند و شب‌ها بر خشکی سر می‌نهادند. امروزه کیست که دست به چنین کاری بزند؟ موضوع ذن و تبعیت از آن کاملاً امری درونی و شخصی شده است. هر کس خود را از علائقی جدا کرده و روزمرگی نتوانسته به او لگام بزند، شاید رفتار شهودی و تجربه خوب دین را داشته باشد. اینها همان شاعران بی‌کتاباند. کسانی که طبیعت را به دود و دم شعر ترجیح می‌دهند و از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا به جلوه‌های زیبای طبیعت تعظیم کنند. بسیاری از آنان از فلسفه «ذن» بی‌خبرند. گسترش این نوع راه و روش از خودگذشتگی و بیداری روح را طلب می‌کند، به علاوه فرهیختگی که زیربنای دریافت مکاتب گوناگون است. ذن از ما چیزی طلب نمی‌کند بلکه هدیه می‌دهد و ما را سرشار می‌کند. دید ما را عوض می‌کند و به اصل خویش باز می‌گرداند.

۴- **سسؤالی دیگر، چه تفاوت‌هایی میان هایکو، ششعرک، کاریکلماتور و جملات قصار قابلیتذ توضیح دهید.**

استعداد ایرانی در شعر و جامعیت و گونه‌گونی آن بسیار بسیار بیشتر از شعر آفتاب سوزان است. انواع شعر کوتاه به اشکال مختلف، بی‌وزن و با وزن، سه لختی، دو لختی، دو بییتی، تک بییتی، داینی‌ها در هر منطقه از این سرزمین پهناور سروده می‌شود. نازک خیالی، سادگی و کوشش برای رسیدن به جوهره هنر در اکثر آنها به چشم می‌خورد: روبروی من خانه‌اش را ساخت

و با همه‌ی کودکی عاشقم کرد

حالا من عاشقم و کسی نمی‌داند (جعفرقلی کرمانچی، کوتاه‌سرایی، ۳۹)

چه کسی می‌تواند بگوید این سه لختی از هایکوی ژاپنی چیزی کمتر دارد؟ تمام اصل غافلگیری در آن رعایت شده است تا برسد به لخت سوم که شاهکاریست. ضربه همین است. در هایکو هم تمام بار شعر روی سطر سوم است. شاعر در آنجا کوشش نهایی را وارد می‌کند و ما را حیران می‌سازد: هیچ یک سخن نگفتند/ نه مهمان و نه میزبان/ نه داوودی‌های سفید (ریوتا)

ششعرک همان شعر کوتاه است. من چیزی بدین نام مانند دو بیتی، رباعی، ترانه که شخصیت یافته باشد ندیده‌ام.

جملات قصار به هیچ وجه در ژانر شعر قرار نمی‌گیرد، چرا که عنصر خیال

گپ و گفت سیروس نوذری با امین فقیری درباره «هایکو»



و جادوی (هنر) در آن به چشم نمی‌آید. پند و اندرزى است و دیگر هیچ با کلماتی آب و رنگ‌دار. جملات قصار ارزش خود را دارد اما نه به عنوان شعر! این جملات تعجب انسان را برنمی‌انگیزاند. دارای تضاد نیستند. با احساس آدمی بازی نمی‌کنند. کاریکاتوری، کاریکلماتوری است که با واژه ترسیم می‌شود، خاستگاه کاریکلماتور نوعی طنز گزنده و گاه شیرین است. ممکن است کاریکلماتوری آن قدر زیبا باشد که ما آن را به شعر تشبیه کنیم. بعضی از آثار هنری که ما را سرشار می‌کنند به شعر مانند می‌کنیم. فیلم، تابلو نقاشی، تصویری زیبا را می‌گوییم همانند شعر است. یعنی اینکه شعر والاترین هنرهاست. هر اثری که لذت آن ما را از خود بی‌خود کرد به مقوله‌ی شعر و جادوی هنر نزدیک می‌شود. فکر نمی‌کنم کاریکلماتور به این درجه از هنر دست یابد اما بدان نزدیک می‌شود.

تفاوت هایکو با دوبیتی‌ها، رباعی‌ها، ترانه‌ها، داینی‌ها، سه لختی‌ها در طرز معماری آن است. وگرنه از نظر مفهوم شباهت‌هایی وجود دارد که صاحبان اثر از آن بی‌اطلاعد. شعری که در دامنه‌های زاگرس یا ایالات قوچان گفته می‌شود سرشار از احساس است همانگونه که هایکو این حس را به خواننده منتقل می‌سازد. مهم طرز نگاه هنرمندانه است که هر دو طرف دارند، حکایت مو و پیشش موسست. تابلوی زنده‌ای از طبیعت برای یکی مسحور کننده و بی‌همتااست اما دیگری بی‌تفاوت از آن می‌گذرد. تفاوت‌ها زیاد است. هر کدام در ژانر خود دارای ارزش هستند. مکافات اینجاست که بعضی‌ها می‌خواهند جملات قصار را جزء شعر کوتاه به حساب آورند که البته راه به جایی نخواهند برد.

۵- **آیا هایکونویسان ایرانی توانسته‌اند هایکوهایی با ویژگی فرهنگ خود بنویسند؟**

اتفاقاً بحث مهم اینجاست، همان قابلیت‌های شعر کلاسیک ایران و استواری‌های آن در شعر امروز هم نمودار است. در شعر پستمدرن صحبت به میان نمی‌آوریم چون با هایکو سر سازگاری ندارد.

ذات شعر که در کنش و منش هر ایرانی وجود دارد باعث می‌شود که هایکو را ابتدا ایرانی کرده به طبیعت و فضا و اشیاء پیرامون خود مطابقت داده سپس دست به سرودن آن بزنیم.

درست است که هایکو در خاور دور اصل را بر نوعی آرامش، طبیعت و زیبایی گذاشته است اما شاعران ایرانی در هایکوهایشان دردها و آرزوهای خود را فریاد می‌زنند. در هایکو امید و ناامیدی توأمان دیده می‌شود و این همه همانند آب برکه‌ای زلال و آرام است. موش ژاپنی می‌گذارد توفان آرام شود سپس از جویبار عبور می‌کند. در هایکوهای ایرانی همه به دنبال توفان بلایند. این خاصیت آب و هوا، معیشت و تلاطم درون انسان‌های این خطه است.

شعر شمال روی هم ریخته شاد است. اگر غمی است غم عشق است نه خشکسالی و گرسنگی و تف آفتاب بی‌پیر، اما شعر جنوب خشن است و پرخاشجو. در عشق هم بسیار آشکار عمل می‌کند و بی‌پرواست. رودریاستی ندارد. پر بیراه نیست اگر بگوییم شکل ایرانی هایکو را با فضاهایی مانوس اختراع کرده‌ایم.

در پهنه آسمان هر چه خواهی/ همه مثل گل پاک و خوب است/ تو که چشمت نشان آسمان دارد/ چرا دلت با من نامهربان است/ (تاریخ و فرهنگ مردم دوان)

دوتار نوازان! اه‌ای دوتار نوازان/ کاسه بر زانو نهاده می‌نوازید/ از یار من آیا خبری دارید (بانو سروچیان)

الهی و الهی و الهی/ سسر راهت بیاد مار سیاهی/ اول بر من زنه دل بر تو بستم/ دوم بر تو زنه که بی‌وفائی (از ترانه‌های محلی)

هر چه دارم سعی تو دارم تو عروس خونه می/ دور دوجله‌ات گل بکارم تو گل راجونه می (اواسونک، گردآوری ابوالقاسم فقیری)
به خانه‌تان آمدم کسی را ندیدم/ پشت اجاق‌تان نشستم و آه کشیدم (داینی‌ها، ممسنی فارس)

با همان سطل کوچک آیم ده/ برای چشمان توست/ فقط برای چشمان توست/ که قاتلم من (به ترجمه منصور مومنی)

برای من تبارت همه گرمی‌اند/ به خاطر تو/ کودکان را سلام می‌کنم (محلی افغانی، لندی‌ها)

جانمایه این شعرها اگر از هایکو بهتر نباشد کمتر هم نیست.وقتی فرهنگ غنی باشد این شاهکارها در دل مردم به وجود می‌آید و جهان را پر از احساس و لطافت می‌کنند.

از دل هر شعر بلند می‌توان یک یا چند هایکو مانند بیرون کشید سطوری که خود به تنهایی مستقلند.

بستم/ صدف خالی یک تنهایی‌ست/ و تو چون مروراید/ گردن‌آویز کسان دگری (ه. الف- سایه)

به سراغ من اگر می‌آید/ نرم و آهسته بیایید/ مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنهایی من (سهراب سپهری)

سکوت/ دسته گلی بود/ میان خنجره من (یداله ربوایی)

زخمشان آتش سرخ است و گلی در باران/ کادکافی که در اندوه تو در باراندن (منصور اوجی)

گل از شاخ افتاد و بر خاک خفت/ شهیدان باغ، این شهیدی دگر (م. آزاد)
روان آب/ تو را می‌نامد/ از جدار نی/ به آبی/ برون می‌آیی/ با خطی پنهان/ در آستین روز (مینا دستتیب)

۶- **از آنجا که شعر پستمدرن با درون‌مایه ساختارشکن آن در تقابل با هایکوی پذیرنده و نگاه انفعالی آن در تضاد قرار**

می‌گیرد چگونه است که این انواع شهری هر دو طرفداران جدی میان شاعران و مخاطبان شعر یافته‌اند.

شاعراتی که خریدار این دو نوع شعراند هر کدام با پیش‌آگاهی ذهنی به سراغ آن می‌روند. فکر می‌کنم شاعران هایکو با پیش‌زمینه فرهنگی غنی‌تر در محیط هایکو نفس می‌کشند. چون تفکر و خطی که زیر پوست هایکو در جریان است محتاج خردناب است. احتیاج به دانستن فلسفه ذن، دانش داریم، اما آنچه که در شاعران پستمدرن می‌بینیم شلختگی فکر است.

کسی از تو بازخواست نمی‌کند و تو می‌توانی کلماتی که هر کدام معنای متضادی را به ذهن القاء می‌کنند پشت سر هم ردیف کنی و چیزی به عنوان شعر به مردم تحویل دهی. درست است جوامع بشری به نوعی به طرف نپه‌لیسیم و مرکزگریزی حرکت می‌کنند و شاعر می‌تواند به راحتی عدم سواد، و فرهنگ نخوانده گذشته را در پشت واژه‌هایی که هر کدام راه به جایی می‌برند پنهان کند و اکثراً به کنه وجودی پستمدرن و لزوم آن در جامعه آگاه نشده‌اند. اندک شاعرانی پس از آزمون شکل‌های گوناگون شعری به دامان پست مدرن غلطیده‌اند. اینها قابل احترام‌اند. پستمدرن را به خاطر نشئت و درهم ریختگی مفهوم نپذیرفته‌اند. هایکو هوشیار است. درست است که هنگام سرایش، شاعر از خود بی‌خود می‌شود اما باز هم نظم طبیعی طبیعت با معماری هایکو همخوان است. پستمدرن درهم ریختگی مفاهیم را فریاد می‌کشد در صورتی که هایکو به مفاهیم قدرت القا می‌دهد.

یادمان باشد که هر گردویی گردو نیست، چه در هایکو و چه در شعر پست مدرن باید واقعاً شاعر بود. خود را که نمی‌توان فریب داد.

۷- **آیا مایل به ارزیابی تلاش‌ها و تجربیات هایکونویسان ایرانی هستیید؟ لطفاً در صورت تمایل توضیح دهید.**

راستش اگر به هایکو توهین نشود می‌خواهم بگویم نه. به این دلایل روشن:

الف- به خاطر درگیری با رشته اصلی خودم یعنی داستان‌نویسی

ب- چون اهل بزن درو نیستم، اهلیت آن را ندارم.

ج- مطالعه در مورد هایکو وقت زیادی را می‌گیرد. ابتدا باید به پیشینه هایکو پرداخت. آگاهی کاملی در فلسفه‌ها هند، چین، کره و ژاپن داشت. کنفوسیوس و بودا را به خوبی درک کرد، ذن و داتسو را کلمه به کلمه باید بدانیم و آنگاه به سراغ شاعران هایکوسرای ایرانی برویم که نیمی از آنان موارد بالا را درست درک نکرده‌اند. در این مورد کتاب «کوت‌سرایی» پژوهش سیروس نوذری را داریم که قابل اعتناست. حتماً در چاپ‌های بعد کامل‌تر و بهتر خواهد شد. همه باید همت کنند شاعران کوتاه‌سرای از قلم افتاده را به ایشان معرفی کنند.

۸- **اگر نکاتی افزون بر این پرسش و پاسخ دارید دریغ نفرمایید و البته در مورد خودتان، به عنوان شاعر نه داستان‌نویس.**

بد نیست آنچه در مورد هایکو فهمیده‌ام ارایه دهم:

آیا شده که گاهی سربلند کرده به آبی زلال آسمان در روز و به شب و ستارگانش نظری افکنده باشید. برگ‌های خشکی که کف پیاده‌روها ریخته شده‌اند چطور؟ نگاه شما به گل‌های بی‌نام چگونه است؟ به رودخانه سیلابی در بهار. به له له درختان از تشنگی گوش فرا داده‌اید؟ با آشیایی که پیراموتنان است دم از آشنسای زده‌اید؟ به میز و گلدان روی آن، بسه پرده اتاقی که یاد ملایمی در آن می‌پیچد توجه کرده‌اید؟ اگر تمام اینها را درونی کرده باشید می‌توانید شاعر هایکو باشید. نگاه شما هم ظاهری است و هم درونی. اگر درون قلیتان این اشیاء را با احساس خود پیوند بزنید. آنچه را که می‌سرایید با درونیات دیگران هماهنگ است. شعر هایکو شعر معما نیست. شاعر هایکو به سراغ ساده‌ترین چیزها می‌رود. آن چیز که دیگران عارشان آمده حتی نسبت به آنها فکر کنند. اما وقتی هایکو را می‌خواند به حسادت گرفتار می‌آیند.

این تلنگریست به روح آدمی که همان زیبایی‌ها در کنار تواند و تو از آنها غافل‌ی. هایکوهایی هستند که مستقیماً روح را به چالش می‌کشد و کمبود درک زیبایی و لحظات ناب اتفاق افتادن آنها را به ما گوشزد می‌نماید. این همان کشف رازی است که در طبیعت مستتر است. هر تخته سنگ، هر گل و هر شئیی دیگر برای خود رازی دارد که در ظاهر بسیار مهم و تودرتو به نظر می‌رسند، اما وقتی توسط شاعر هایکو کشف شد آسان و راحت به نظر می‌آید.

شاعر هایکو ابتدا دم از دانستگی می‌زند، ساعت‌ها و بلکه روزها به قله پربرف می‌نگرد. طیف نورها را در لحظه‌ها تجربه می‌کند تا به ناگهان چرقه‌های به نام هایکو در ذهنش با بگیرد و همه چیز را از درون بسوزاند. هایکو دود سوختن این اندام واژه‌هاست. هایکو شعریست برای فراموشی از خفت بند اشیا و احساس، آرامش است. خالی شدن است برای کسی که آن را می‌سراید. هایکو شعر تجربه است، درنگ است. شعر چشم و نگاه است. اینجا تجربه‌ی ندیدن و وصال مطرح است. او می‌خواهد ببیند تا باور کند وگرنه از قیل همه چیز را در ذهن بازسازی کرده است. مهم اینست که این تجربه‌ها را از دیگران وام نمی‌گیرد. امکان دارد مفهوم یکی باشد اما کلمات متفاوتند:

هیچ یک سخن نگفتند/ نه مهمان و نه میزبان/ نه داوودی‌های سفید (ریوتا)

تمام شب/ به چشم میهمانان نیامد/ چهار شاخه‌ی داوودی (سیروس نوذری)

ژانران/ حتی یکبار/ نگاهی نیانداختند/ به آن گلی که از شکاف سنگ

رویده بود (امین فقیری)

هایکو مست‌کننده است، هوشیاری شاعر را به بازی می‌گیرد، وزش نسیم در شالیزار، توفان، افتادن برگی از درخت، قرمز مسحورکننده گیلاس و … همگی باید شاعر را به عالمی جز عالم خاکی ببرد تا بتواند آنچه را که دیده است بر روی کاغذ بیاورد. هایکو خواننده‌ای را می‌طلبد که خود این رمز و رموز را بداند تا با آن همذات‌پنداری کند. اینگونه است که ما با شعری ناب روبرو می‌شویم. شعری که ما را جادو می‌کند، هوش ما را به بازی می‌گیرد.

و اما خودم هیچگاه به گونه‌ای جدی به سرایش هایکو فکر نکرده بودم. اما از این به بعد جدی‌تر با این قضیه برخورد می‌کنم. این هم منتخبی از ۱۵۰ هایکویی که حق و ناحق گفته‌ام:

۱- زمستان

درخت‌ها

سرشار از شکوفه

۲- مگر

از پشت ابرها درآید ماه

تا رودخانه

بدرخشد با پولک‌های نقره‌ای

۳- آیا امسال هم

همچنان نارنج‌ها

بر سر شاخه‌ها باقی خواهند ماند؟

۴- بی‌هیچ حرکتی

من

و نهال‌های کوچک

۵- زاغی‌ها

بر بلندای کاج

هر روز قسمتی از روحم دزدیده می‌شود

۶- تا باد شور وزیدن پیدا کند

برگی

از شاخه اوفتاد

۷- از هر تذبذب

نهال جوان می‌هراسد

۸- از حوصله دشت

گریختند

غزال‌های بی‌شمار

۹- این خون من است

که به هیات شعر

می‌گذرد از رودخانه‌های جهان

۹- **مایلم چند هایکوی مورد توجه‌تان را هم برای حسن ختام این گفت‌وگو ذکر فرمایید.**

۱- توفان خزان

در خیز راه‌ها نهبان شد

و آرام یافت

(کاسا)
۲- اسب را آهسته هدایت کنید
ماه بهاری
بر گرده‌اش می‌درخشید

(واتسوچین)
۳- کلاغ در مهتاب فریاد زد
پنداشتم سحر در رسیده است
یار را واگذاشتم و گریان شدم

(مان یوشو)
۴- از دل
خسته از غبار و هیاهو
چکاوکی آوازخوان پر می‌کشد

(تاکه نو)
۵- خورشید خزان گرم است
گفتی دوست مرده‌ام
سر بر شاه‌نام نهاده بود

(کوساتانو)
۶- از این برگ‌ها
نخست کدامیک فرو خواهد افتاد

(سوسکی)
۷- دزد
به جا نهاد
ماه را میان پنجره

(ریوکان)
۸- آه بر ناقوس معبد نشسته
در خواب است پروانه

(یوسون)
۹- بسا که از سرما افسرده باشی
اما خود را به آتش گرم مکن
بودای برفین

(سوکان)
۱۰- از میان آواز کاکلی
به گوش می‌آید
طلبل بانگ خروسان کولی

(باشو)
۱۱- راه دراز کوهستانی را در نوشتم
در این بنفشه‌ها
چیزی وقت‌انگیز هست

(باشو)
۱۲- آیا به روستا باز آمده است
این چکاوک
تا در تنهایی من برایم آواز بخواند؟

(یون چو)
۱۳- خاموش می‌کنم چراغ را
آنچه نمی‌بینم
زیباتر است

(سیروس نوذری)
۱۴- گورها
همه پنهان
زیر علف‌های بهاری

(سیروس نوذری)
۱۵- در آغوش تو می‌مانم
تا در آغوش تو می‌مانم
تا در آغوش تو می‌مانم

(سیروس نوذری)
۱۶- در آغوش تو می‌مانم
تا در آغوش تو می‌مانم
تا در آغوش تو می‌مانم

(سیروس نوذری)
۱۷- در آغوش تو می‌مانم
تا در آغوش تو می‌مانم
تا در آغوش تو می‌مانم